

منطق و فلسفه

و

روان شناسی و علم اخلاق
برای سال ششم ریاضی و طبیعی دبیرستانها

مطابق آخرین برنامه مصوب وزارت فرهنگ

تالیف

سهام الدین جمالی

دبیر دبیرستانهای تهران

چاپ سوم

حق چاپ محفوظ

کتابفروشی
محمد

شاهرضا - خیابان انشکاه

بهاء ۲۵ ریال

از همین نویسنده

منطق عملی با روشهای تحقیق علوم بچاپ رسیده است

استثنای نهم

منطق و فلسفه

و

روان شناسی و علم اخلاق
برای سال ششم ریاضی و طبیعی دبیرستانها

مطابق آخرین برنامه مصوب وزارت فرهنگ

تألیف

سهام الدین جمالی

دبیر دبیرستانهای طهران

چاپ دوم

مرکز فروش

کتابفروشی
محمد
شاهینشا - مقابل بانک

چاپ ہمنہر بخش

تلفن ۶۶۳۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

چون کتابیکه فقط شامل مواد بر نامه منطق و فلسفه کلاسهای ششم طبیعی و ریاضی باشد بمنظرم نرسید جزوۀ ناچیزیکه (درباره منطق نظری فلسفه - روان شناسی - علم اخلاق) مطابق آخرین بر نامه رسمی وزارت فرهنگ تهیه شده بود به پیشنهاد دوستان بچاپ رسید .

چون مطالب قسمتی از این تالیف نتیجه کسب فیض از محضر استادان معظم جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی - جناب آقای فاضل تونی - جناب آقای دکتر غلامحسین صدیقی - جناب آقای دکتر مهدی جلالی جناب آقای دکتر یحیی مهدوی است رجاء واثق دارم نقص و خطائیکه در این کتاب ملاحظه فرمودند مانند سالهاییکه افتخار درك محضر شانرا داشتم هدایتم فرمایند .

سهام الدین جمالی

شهر یور ۱۳۳۷

برنامه منطق و فلسفه و روان‌شناسی و علم اخلاق

سال ششم ریاضی و طبیعی

- ۱- فلسفه - علم و فلسفه و مناسبات بین آنها - موضوع تحولی که در مفهوم فلسفه پیدا شده و نحوه انشعاب علوم از فلسفه (دو درس).
- معرفت - حدود و ارزش آن - بیان مذاهب مهم فلسفه درباره ارزش معرفت به اختصار .
- ۲- منطق - تعریف و تقسیم آن به عملی و نظری - منطق نظری - تصور و تصدیق - دلالت و اقسام آن - مختصری از قضایا - قیاس - استقراء - تمثیل - صناعات خمس به اختصار .
- ۳- روان‌شناسی - شعور و وجدان - ادراک - فعل - انفعال و تعریف اجمالی هر یک - زبان و مناسبات لفظ و معنی - شخصیت (۴ درس)
- ۴- علم اخلاق - اخلاق نظری و تعریف آن - وجدان خلقی - حق و تکلیف - مسئولیت و مکافات - رابطه اخلاق با جامعه‌شناسی.

بنام خدا

تعریف منطق

منطق عبارتست از مجموعه قواعد و قوانینی که مراعات آنها ذهن انسان را از خطا و لغزش باز میدارد.

منطق علمی است دستوری به این معنی که برای کسانی که طالب درست فکر کردن باشند دستور معین میکند.

قدما در تعریف منطق گفته اند: منطق قانونی است آلی که رعایت آن ذهن را از خطا باز میدارد.

تعریف علم: علم صورتی است از چیزی که در ذهن پدید آید و بر دو قسم است:

علم حضوری و علم حصولی

علم حضوری علمی است که از خارج کسب نمی شود مانند علم شخص بنفسانیات خویش.

علم حصولی (یا اکتسابی) علمی است که از خارج کسب میشود مانند علم بشر با آنچه در خارج موجود است.

تصور - تصور عبارت از صورت چیزی است در ذهن بدون آنکه امری نسبت بآن اسناد داده شود. مانند تصور آب، درخت، شجاعت.

تصدیق - رد یا قبول تصور، همچنین دریافتن و برقرار کردن رابطه.

بین دو تصور را حکم ذهنی یا تصدیق گویند .

تصور و تصدیق بر دو قسم است : تصور و تصدیق بدیهی (با ضروری) و تصور و تصدیق نظری .

وقتی تصور و تصدیق بدیهی است که چیزی بدون فکر و تأمل تصور یا تصدیق شود مانند : تصور و شنائی و تصدیق به اینکه آتش دارای حرارت است .

تصور و تصدیق را نظری نامند در صورتیکه به اندیشه و خرد نیازمند باشد مانند تصور روح و تصدیق باینکه زمین بدور خورشید میگردد .

اقسام تصور - تصور ممکن است مشخص و یا مبهم باشد مانند تصور انسان و روح که نسبت به انسان تصور روشن و مشخص و نسبت به روح تصور مبهم داریم .

تصور بسیط و تصور مرکب - تصور بسیط است که يك جزء بیشتر نداشته باشد مانند جوهر و مرکب است و قتیکه دارای چند جزء باشد مانند تصور انسان (جسم - نامی - حساس - ناطق جزء انسانند) تصور به اعتبار موضوع یا ذات شئی را بیان میکند : مانند درخت و مرد و یا حالت یا صفت شئی را معرفی می نماید مانند زیبا - دانا .

دلالت

دلالت عبارتست از پی بردن به چیزی در نتیجه توجه به چیز دیگر چنانکه از مشاهده دود متوجه آتش میشویم. آنچه که در مرحله اول مورد توجه قرار میگیرد دال گویند مانند دود و آنچه که بآنی پی میبریم مدلول خوانند مانند آتش .

اگر مشاهده دود ما را متوجه آتش میکند بموجب رابطه ایستکه میان آنها وجود دارد زیرا همیشه مادود را ملازم و همراه آتش یافته ایم .

اقسام دلالت - دلالت از نظر نوع و رابطه میان دال و مدلول سه

قسم میشود: **وضعی - عقلی - طبیعی** .

وهر يك بالفعلی هستند یا غیر لفظی.

دلالت وضعی یا **قراردادی** - دلالتی است که مردم آنرا وضع

کرده باشند مانند لغات و اسامی اشیاء .

دلالت وضعی لفظی مانند: دلالت لغات بر معانی آنها .

دلالت وضعی غیر لفظی مانند: سنگهای کیلومتر نما یا علامات

مخابراتی

دلالت طبیعی - دلالتی است که خود بخود پدید آمده و در شخص

بر نفسانیات دلالت می کند .

دلالت طبیعی لفظی مانند: ناله - آه .

دلالت طبیعی غیر لفظی مانند: تندى حرکت نبض که دلالت بر تب

می کند و بر افر و خستگی رنگ رخساره بهنگام خشم .

دلالت عقلی - رابطه ای که عقل بر اثر مشاهده و تجربه و قیاس بین

دو چیز می یابد مانند رابطه دود و آتش .

دلالت عقلی لفظی مانند دلالت آواز بر وجود خواننده .

دلالت عقلی غیر لفظی مانند دود که دلیل بر وجود آتش و احتراق

است .

اقسام دلالت وضعی لفظی - تنها دلالت وضعی لفظی در منطق مورد

بحث است و آن بر سه قسم است:

دلالت مطابقه - دلالت تضمن - دلالت التزام

دلالت مطابقه - و آن دلالت لفظ است بر تمام اجزاء معنی خود مانند دلالت لفظ خانه در این عبارت: خانه را خریدم .

دلالت تضمن - و آن دلالت لفظ است بر بعضی از اجزاء خود مانند این عبارت: خانه را سفید کردم که منطوق تمام خانه نیست فقط متضمن دیوار و اطاقها است .

دلالت التزام - و آن دلالت لفظ است بر معنائیکه ملازم معنی اصلی باشد مانند تصور سقف اطاق که با تصور آن، دیوار خود بخود تصور میشود زیرا دیوار لازمه وجود سقف است .

تصور از نظر شمول بر دو قسم میشود: جزئی و کلی
سورذهنی که توسط حواس در ذهن تشکیل میشوند نخست از تصورات جزئی است مثل درخت بخصوص یا کتاب بخصوص یا انسان بخصوص سپس صفات مشترك جزئیات انتزاع میگردد و تصور کلی در ذهن حاصل میشود مثل: درخت - کتاب و انسان بطور کلی.

بنابر این اگر مفهوم يك لفظ شامل افراد همجنس گردد آن را کلی خوانند مانند مفهوم کتاب (مفهوم کتاب بطور کلی که شامل تمام کتابها میشود) و اگر مفهوم يك لفظ شامل يك فرد معین گردد جزئی خوانده میشود مانند مفهوم تهران - پاریس - رستم .

مفهوم و مصداق - مفهوم هر لفظ عبارتست از مجموع صفات و خواصی که آن لفظ در ذهن ایجاد میکند مانند مفهوم لفظ انسان .

هر گاه مفهوم لفظی در خارج از ذهن بر چیزی جمع شود آن چیز

را مصداق آن لفظ گویند مانند شخص منوچهر که مصداق لفظ انسان است .
کلی از نظر ذاتی و عرضی - کلی ممکن است جزء حقیقت
 افرادش باشد مثل حساس و نامی نسبت بحیوان زیرا در همه حیوانات
 حس داشتن و نمو کردن جزء حقیقت آنها است بطوریکه اگر واجد این
 صفات نباشند حیوان نتوانند بودولی سیاهی و بزرگی کلیاتی هستند که
 خارج از حقیقت افراد خویشند چنانکه سنگ ممکن است سفید یا سیاه
 و حیوان کوچک باشد یا بزرگ .

کلیاتی را که داخل حقیقت افراد خویشند واصل و ماهیت آنها را
 تشکیل میدهند کلیات ذاتی و کلیاتی را که خارج از حقیقت افرادند کلیات
 عرضی گویند .

کلیات خمس - در منطق کلی یا تصورات کلی را به پنج قسمت کرده
 و آنها را کلیات خمس نامیده اند از این قرار: **نوع - جنس - فصل - عرض**
عام - عرض خاص .

نوع - هرگاه در باره يك جزئی یا چند جزئی متفق الحقیقه سؤال
 شود که این جزئی در حقیقت چیست و یا اینها چیستند جوابی که گفته
 شود و تمام حقیقت آنها را برساند نوع خوانند . (چنانکه در جواب حسین
 چیست یا علی و محمود و حسن چیستند گفته میشود انسانند .)

جنس - هرگاه در باره دو یا چند نوع مختلف پرسش شود که
 اینان در حقیقت چیستند جوابی که گفته شود جنس خوانند . مثلاً پرسیده
 شود حسن، گنجشک و اسب چیستند در جواب گفته میشود حیوانند . پس
 جنس آن کلی ذاتی است که وقتی از حقیقتهای مختلف پرسیده میشود در

جواب گفته شود. بعبارت دیگر جنس مابه الاشتراک چند نوع است .

جنس برد و قسم است : جنس قریب و جنس بعید - در مثال بالا دیده میشود که اگر بپرسند حسن و اسب و کبوتر چیستند جواب داده میشود حیوانند اما اگر پرسیده شود حسن و درخت چیستند باید گفت موجودات زنده - حیوان را نسبت بحسن جنس قریب و موجودات زنده را نسبت بحسن جنس بعید خوانند پس جنس قریب جنسی است که بین آن و نوعیکه در ذیل آن واقع شده جنس دیگری نباشد اگر باشد جنس بعید نامند .

فصل - عبارت از کلی ذاتی است که نوعی را از نوع دیگر مشخص و متمایز سازد، مثلاً آنچه حیوان را از نوع نبات متمایز میگرداند حساسیت و حرکت است. از اینرو گوئیم حساسیت و حرکت برای حیوان فصل است و ناطق بودن برای انسان زیرا انسان را از سایر حیوانات جدا میسازد .

فصل هم یا قریب است یا بعید. فصل قریب آن کلی است که نوعی را از نوع دیگر (یعنی از آنچه با آن در جنس قریب شریک است) جدا میکند مانند ناطق بودن (که ناطق سازنده نوع انسان و تقسیم کننده جنس حیوان است) که انسان را از سایر حیوانات ممتاز و جدا مینماید .

فصل بعید آنست که نوعی را از آنچه با آن در جنس بعید شریک است ممتاز گرداند چنانکه اگر پرسیده شود تفاوت انسان و درخت چیست گفته شود انسان دارای حس و حرکت است - و اگر سؤال شود انسان و درخت چیستند در جواب گفته میشود موجودات زنده (۱)

عرض خاص (خاصه) عبارتست از آن کلی عرضی که تنها متعلق

۱- چون بین نوع انسان و درخت جنس حیوان قرار گرفته در اینجا فصل

میز انسان از جنس بعید است .

بیکنوع باشد که اختصاص بنوع انسان دارد .

عرض عام - عرض عام عبارت از آن کلی است که میان دو یا چند نوع مشترك باشد مثل راه رفتن با دست و پا که میان چند نوع حیوان مشترك است .

معرف یا قول شارح - هر گاه بخواهیم چیزی را بشناسانیم آنرا تعریف میکنیم یعنی برای شناسانیدن تصویری که مجهول است تصورات معلومی را که توسط آنها میتوان بحقیقت مجهول راه یافت بیان میکنیم این تصورات معلوم مرتب شده که ما را بحقیقت تصور مجهول میرساند معرف نامند . معرف یا قول شارح چهار قسم است:

۱- **حد تام** - جنس قریب و فصل قریب - چنانکه در تعریف انسان گفته شود حیوان ناطق .

۲- **حد ناقص** - جنس بعید و فصل قریب چنانکه در تعریف انسان گفته شود: جسم نامی ناطق .

۳- **رسم تام** - جنس قریب و عرض خاص چنانکه در تعریف انسان گفته شود: حیوان خندان .

۴- **رسم ناقص** - جنس بعید و عرض خاص چنانکه در تعریف انسان گفته شود: جسم نامی خندان .

شرایط معرف - بطور کلی از آنچه گفته شد معلوم میشود که وسیله شناسائی مجهول تصویری باید روشن و صریح باشد و الا اگر خود در ذهن صراحت نداشته باشد چگونه ممکن است مجهول دیگر بر معلوم کند . از اینرو مهمترین شرایط معرف آنست که از معرف واضحتر و صریحتر باشد .

تصدیقات

در یافتن و برقرار کردن رابطه بین دو تصور را تصدیق گویند مانند
علی دانشمند است. تعبیر لفظی تصدیق را قضیه گویند.

قضایا - باب قضیه مقدمه باب حجت است.

قضیه - هر کلام تام خبری را قضیه گویند مانند حسن دانا است، علی
دانشمند است، منوچهر شجاع نیست.

قضیه مرکب از ۳ جزء است: محکوم علیه یا موضوع، محکوم به
یا محمول و نسبت حکمیه یا رابطه. در مثال فوق حسن دانا است حسن
«محکوم علیه» دانا «محکوم به»، است در رابطه یا نسبت حکمیه است.

پس محکوم علیه لفظی است که چیزی را با آن نسبت دهند و محکوم به
آن چیز است که به محکوم علیه نسبت داده میشود.

قضایا بر دو قسمند - **قضایای حملی و شرطی**.

قضیه حملیه - قضیه ای که شامل يك اسناد باشد و بهیچ شرطی
مقید نباشد آنرا قضیه حملیه گویند مانند چراغ روشن است، اطلاق
تاریك نیست.

قضیه شرطیه - از دو قضیه تشکیل شده و شامل دو اسناد است
مانند: اگر باران بیاید چتر بر میدارم.

در قضیه شرطیه که اگر هر دو قضیه درست و باهم لازم و ملزوم باشند
آنرا شرطیه متصله نامند مانند اگر آفتاب بر آید روز میشود.

اگر هر دو قضیه باهم لازم و ملزوم نباشند و تنهایی یکی از آنها درست
باشد آنرا قضیه منفصله گویند مانند دد یا زج است یا فرد.

در قضیه شرطیه جزء اول را مقدم و جزء دوم را تالی نامند مثلاً در این قضیه: اگر دانش آموز ساعی باشد (مقدم) معلم گرامیش میدارد (تالی).

تقسیم قضایا

قضایای حملیه از نظر کمیت بر سه قسمند: شخصی - جزئیه - کلیه .
قضیه شخصی - قضیه اگر موضوعش شخص باشد شخصی نام دارد مانند علی دانا است .

قضیه جزئیه - آنست که در آن حکم راجع به بعضی از افراد موضوع باشد مانند بعضی از دانش آموزان فرانسه میخوانند.

قضیه کلیه - آنست که در آن حکم راجع به تمام افراد موضوع باشد مانند هر کودک سالمی با نشاط است .

تقسیم قضایا بر حسب کیفیت - بر دو قسم است سلبی - ایجابی .
قضیه را ایجابی یا **موجبه** گویند که در آن محمول برای موضوع اثبات شده باشد مانند علی شجاع است .

قضیه را سلبی یا **سالبه** گویند که در آن نسبت محمول از موضوع

نقیض قضیه - دو قضیه وقتی متناقضند که یکی درست و دیگری نتواند درست باشد مثلاً این دو قضیه باهم متناقضند - همه دانش آموزان این کلاس انگلیسی میخوانند بعضی از دانش آموزان این کلاس انگلیسی نمیخوانند .

برای اینکه دو قضیه باهم متناقض باشند باید در هشت شرطیکه در شعر زیر جمع شده وحدت داشته باشند :

در تناقض هشت وحدت شرط دان	وحدت موضوع و محمول و مکان
وحدت شرط و اضافه (جزء و کل)	(قوه و فعل) است در آخر زمان

سلب شده باشد مانند منوچهر شجاع نیست .

قضایا از نظر جهت - وقتی محمول را بموضوع نسبت میدهیم این نسبت یا ضروریست یا ضروری نیست مثلاً وقتی میگوئیم سنگ جسم است جسم بودن بر ای سنگ ضروریست ولی بگوئیم فلان روز تعطیل است تعطیل بودن آن روز امر ضروری نیست امکان دارد که تعطیل نباشد . حالت واقعی نسبت محمول باموضوع راجعت قضیه مینامند چنانکه اگر بگوئیم سنگ بالضروره جسم است یا فردا امکان دارد که تعطیل باشد ، این مثالها که در آنها جهت قضیه نکر شده قضایای **موجهه** گویند .

حجت (استدلال)

هر تصور معلومی که سبب شناسائی تصور مجهول گردد معرف یا قول شارح گویند و هر تصدیق معلومی که موجب دریافتن تصدیق مجهول شود حجت یا استدلال نامند .

حجت یا استدلال بر سه قسم: تمثیل - استقراء - قیاس .

تمثیل - پی بردن از حال يك جزئی بحال جزئی دیگر بنا بر مشابَهتی که بین آنها است تمثیل گویند . بعبارت دیگر تمثیل آنست که وقتی بین دو جزئی شباهت های چندی مشاهده مینمائیم حکم میکنیم که در صفات دیگر هم باهم شبیه اند مانند اینکه بگوئیم جمشید باهوش است بدلیل اینکه بمنوچهر که باهوش است (در رفتار و گفتار) شباهت دارد .

مشابَهت پایه استدلال تمثیلی است و مشابَهت بر دو قسم است :

یابین دودسته از امور است مانند مشابَهت جمشید و منوچهر و یا مربوط به نسبتی است که بین دو امر یا دودسته از امور برقرار است مانند

استعارات ادبی همچنین در علوم مختلف مخصوصاً در علوم طبیعی نیز مشابهت قسم اخیر زیاد دیده میشود.

تمثیل بر دو قسم است: قطعی و غیر قطعی.

تمثیل قطعی آنست که دو جزئی کاملاً شبیه یکدیگر باشند مانند جمشید و منوچهر در مثال فوق.

تمثیل غیر قطعی آنست که دو امر جزئی کاملاً شبیه نباشند مانند تشبیهات شعرا یا مانند این مثال: کف حیاط را مثل نقره شستم.

نتیجه اینکه از استدلال تمثیلی حاصل میشود قطعی نیست زیرا مقدمات باندازه کافی مورد تحقیق قرار نمیگیرند مخصوصاً تمثیل اگر بر مشابَهت های ظاهری استوار باشد نمیتواند ارزش واقعی داشته باشد چنانکه اغلب تمثیلهای کودکان و مردمان غیر متمدن از همین قبیل است.

استقراء - استقراء (که در لغت بمعنی قریه پیمائی است) استدلالی است که ذهن را از امور جزئی بقوانین و اصول کلی رهبری میکند. استدلال استقرائی از نظر مطالعه جزئیات بدو قسمت تقسیم میشود: استقراء تام - استقراء ناقص.

استقراء تام آنستکه پس از مطالعه حالات جزئیات، حکم مشترك بدست آورده بکشف قانون کلی نائل شویم. مانند اینکه پس از تجربه و مشاهده تمام فلزات با حرارت و مشاهده اینکه تمام آنها در اثر حرارت منبسط میشوند نتیجه کلی گرفته میشود که تمام فلزات در اثر حرارت منبسط میگردند.

بدست آوردن قانون کلی بطریقی که ذکر شد روش استقراء است، چنانکه اگر در مورد تمام اجسام سپس در باره عموم مایعات و گازها

آزمایش فوق (باروش استقراء) انجام گیرد نتیجه کلی قانون انبساط ماده حاصل میشود.

علاوه بر قانون فوق قانون سقوط اجسام و قوانین انکسار نور و سایر قوانین کلی دیگر بهمین روش بدست آمده اند.

استقراء ناقص - آنست که تمام جزئیات يك کلی مورد تجربه و آزمایش قرار نگرفته باشند و حکمی کلی وضع شده باشد مانند اینکه طبیبی چند نفر از افراد دهی را معاینه کند و به بیند مبتلا بتر اخم هستند حکم کند که تمام ساکنان ده مرض تر اخم دارند. در استدلال استقرائی شرط صحت استدلال استقراء تام است.

قیاس - فراهم کردن چند قضیه قبول شده را برای قبول قضیه دیگر قیاس نامند و لا اقل مشتمل بر سه قضیه است. قضایای قبول شده را مقدمات و قضیه ای که پس از قبول مقدمات مورد قبول واقع میشود نتیجه گویند.

قیاس بر دو قسم است: قیاس استثنائی. قیاس اقترانی.

قیاس استثنائی - قیاس استثنائی قیاسی است که نتیجه یا نقیض نتیجه در مقدمات ذکر شده باشد مانند: اگر آفتاب بر آمده باشد روز است لیکن آفتاب بر آمده پس روز است.

اگر آفتاب بر آمده باشد روز است لیکن آفتاب بر نیامده پس روز نیست.

قیاس اقترانی - بقیاسی گفته میشود که نتیجه یا نقیض نتیجه در مقدمات ذکر نشده باشد مانند: هر مخلوقی فنا پذیر است، انسان جزء مخلوقات است پس انسان فنا پذیر است، قیاس اقترانی بر دو قسم است: حملی و شرطی.

قیاس اقترانی حملی که کاملترین قیاسهاست قیاسی است که تمام قضایای آن حملی باشند. قیاس شرطی است در صورتیکه مقدمات آن از قضایای شرطیه تشکیل شده باشد.

قیاس اقترانی حملی مرکب از دو مقدمه است که یکی راصغری و دیگری را کبری و قضیه ای که از این دو حاصل می شود نتیجه گویند.

در مثال فوق (قضیه) هر مخلوقی فنا (۱) پذیر است (کبری) است چون شامل کلمه اعم (مخلوق) است و (قضیه) انسان (۲) جزء مخلوقات است (صغری) است زیرا شامل کلمه انسان است که کلیتش کمتر است. انسان فنا پذیر است (۳) (نتیجه)

۱ - حد اکبر . ۲ - حد اصغر .

۳ - در قیاسی که ذکر شد آنچه فکر را قادر میکند که ارتباط بین حد اصغر و حد اکبر را در یاد حد وسط است. بنابراین حد وسط علت صدور حکم است یعنی در مثال فوق سبب اینکه قبول میکنیم انسان فنا پذیر است اینست که مخلوق است.

اشکال چهار گانه قیاس - در مثال فوق ملاحظه میشود که حد وسط در کبری موضوع و در صغری محمول بود. این نوع قیاس ساده ترین و معمول ترین شکل قیاس است و آنرا شکل اول خوانند مثال در فوق ذکر شد.

شکل دوم - هرگاه حد وسط در هر دو مقدمه محمول باشد قیاس را قیاس شکل دوم گویند مثال : هر مخلوقی فنا پذیر است . خداوند فنا پذیر نیست. پس خداوند مخلوق نیست.

شکل سوم - هرگاه حد وسط در هر دو مقدمه موضوع باشد قیاس شکل دوم است.

(بقیه در حاشیه صفحه بعد)

کلمه مخلوق که فناپذیر را بانسان ربط میدهد و در هر دو مقدمه ذکر شده است حد وسط نامند.

تبصره - در استدلال قیاسی عقل بهیچوجه نمیتواند ضروری بودن نتیجه را مورد تردید قرار دهد.

مثال: هر انسانی حیوان است و هر انسانی ناطق است. پس بعضی از حیوانات ناطقند.

شکل چهارم - حد وسط در کبری محمول و در صغری موضوع است (عکس شکل اول) مثال: هر گیاهی زنده است و هر زنده ای نامی است پس بعضی از نامیان گیاه هستند.

علمای منطق در باره هر يك از اشكال چهار گانه فوق بتفصیل بحث کرده و شرایطی را که لازم است هر يك از آنها دارا باشند تا نتیجه صحیح بدهند معلوم نموده اند و چون شکل اول بیش از سایر اشكال دیگر بکار میرود و همچنین ممکن است سایر اشكال را بصورت شکل اول در آورد در ارتباط شکل اول ذکر میشود.

شکل اول در چند صورت نتیجه میدهد. اول آنکه هر دو مقدمه موجب کلیه باشد نتیجه موجب کلیه خواهد بود - هر وظیفه شناس محترم است. همه دانش آموزان وظیفه شناسند پس همه دانش آموزان محترمند. ثانیاً کبری سالبه کلیه باشد و صغری موجب کلیه نتیجه سالبه کلیه است مثال: هیچ مجرمی آسوده خاطر نیست، همه ستمگران مجرمند، پس هیچ ستمگری آسوده خاطر نیست. ثالثاً کبری موجب کلیه و صغری موجب جزئی باشد نتیجه موجب جزئی میشود. مثال: همه نقاشان با ذوقند حسن نقاش است پس با ذوق است. رابعاً کبری سالبه کلیه و صغری موجب جزئی باشد نتیجه سالبه جزئی میشود: هیچ دانشمندی نادان نیست بعضی از مردم دانشمندند پس بعضی از مردم نادان نیستند.

صناعات خمس

قیاس از نظر ماده بر پنج قسم است و بنام صناعات خمس گفته میشود و عبارتند از :

برهان - جدل - خطابه - شعر - مغالطه .

برهان قیاسی است که نتیجه آن برای همه قطعی باشد و ماده آن از امور یقینی گرفته شده باشد . یقینیات شش قسمند :

۱- اولیات (بدیهیات) - بقضایائی گویند که در آنها حکم عقل بدون واسطه باشد .

یعنی چون موضوع و محمول تصور شوند عقل نسبت میان موضوع و محمول را فوراً بپذیرد مانند : کل بزرگتر از جزء است . هر چه هست وجودش سببی دارد .

۲- مشاهدات یا محسوسات - باموری گویند که با حس ثابت میشوند و انسان بیاری حواس ظاهر و یا حواس باطن آنها را در مییابد و بر دو نوع است : نوع اول حسیات و نوع دوم وجدانیات . نامیده میشوند - قسم اول مانند صدای اتومبیل که می شنویم . قسم دوم مانند احساس دردی که میکنیم - یا احساس شادی و غم .

۳- تجربیات - اموری که با تجربه ثابت میشوند تجربیات نامند مانند تجربه ای که درباره انبساط فلز در اثر حرارت میشود .

۴- حدسیات - وقتی است که رابطه بین معلوم و مجهول بحس برقرار شده باشد و منظور از حدس سرعت انتقال ذهن است از معلوم بمجهول . مثال : نور ماه از آفتاب است - کره مریم مسکون است .

۵- متواترات - اخباری را گویند که از مخبرین متعدد شنیده و نسبت بآنها یقین حاصل کنیم - مثال: رود آمازون بزرگترین رودهای جهان است .

۶ - فطریات - بقضایی گفته میشود که در آنها ملازمیت بین دو امر قطعی و صریح باشد و امور است که استدلال آن فوری در ذهن حاصل میشود مانند زوج بودن عدد ۱۲ زیرا بمجرد تصور عدد ۱۲ و تصور زوجیت ، قیاسی بدین ترتیب تشکیل میشود، دوازده عددیست قابل قسمت بدو و هر عدد قابل قسمت بر دو ، زوج است .

جدل - قیاسی است که مقدمات آن از مشهورات و مسلمات تشکیل شده باشد .

مشهورات قضایی هستند که بیشتر مردم در آنها اتفاق دارند مانند معتقدات و اصول اخلاقی .

مسلمات قضایی ثابت شده است که طرف مقابل (خصم) قبول دارد بهمین جهت هم ملزم میشود که نتیجه مقدمات را قبول کرده رأی دیگری را بپذیرد .

خطابه - قیاسی است که دارای نتیجه قطعی نیست و مقدماتش مرکب است از مقبولات و مظنونات .

مقبولات - بقضایی گفته میشود که به پیشوایان دین و حکما و بزرگان مورد ایمان مردم نسبت داده میشوند مانند استدلالاتی که مبتنی بر اخبار و احادیث باشند .

مظنونات - قضایی هستند که از روی قطع و یقین نباشند بلکه از روی ظن و گمان مورد تصدیق ذهن واقع شوند .

شعر - قیاسی است که از مخیلات تشکیل میشود - مخیلات قضایائی هستند که اگر چه مورد اعتقاد شخص نیستند ولی شخص را مفعول میسازند و عواطف را بر میانگیزند و نسبت به چیزی در انسان ایجاد رغبت یا نفرت میکنند .

مغالطه - یعنی باشتباه انداختن و آن قیاسی که مقدمات آن از وهمیات و مشبهات باشد .

وهمیات - قضایائی هستند که صحت آنها مورد تصدیق عقل نیست . فقط بعلت قیاس با امور مسلم مورد قبول واقع میشوند .

مشبهات - بقضایائی گفته میشود که بواسطه مشابهت با قضایای صادق صحیح بنظر میرسند در صورتیکه صحت ندارند. بنابراین مغالطه قیاسی است که نتیجه اش اموری خالی از حقیقت است مثال : عقل کم و زیاد میشود و آنچه کم و زیاد میشود کمیت است پس عقل کمیت است و مانند این مثال : مهندسین عالم بامور کشاورزی هستند - پرویز مهندس شیمی است پس عالم بامور کشاورزیست .

مغالطه اگر در مباحث علمی بکار رود سفسطه نام دارد (۱)

۱ - در یونان باستان جماعتی بودند که در فن جدل تبحر داشتند و بآنها سوفیست یعنی دانشور میگفتند و چون اینها برای غلبه بر مدعی در مباحثه بهر وسیله متشبت میشدند لفظ سوفیست که آنرا سوفسطائی میگویند طریقه علم شد برای کسانی که بجدل میپردازند و شیوه ایشان سفسطه نامیده شد.

فلسفه

برنامه فلسفه سال ششم طبیعی ریاضی

علم و فلسفه و مناسبات بین آنها، موضوع تحولی که در مفهوم فلسفه پیدا شده و نحوه انشعاب علوم از فلسفه (دو درس)
معرفت - حدود و ارزش آن - بیان مذاهب مهم فلسفه در باره ارزش
معرفت باختصار .

فلسفه

علم و فلسفه و مناسبات بین آنها

از زمان قدیم دو موضوع مورد توجه و کنجکاوی آدمی بوده است . یکی حوادث و امور عالم یعنی شناسائی محیطی که در آن زندگی میکند دیگر تکلیف آدمی یعنی راهی که او را در این محیط بسوی سعادت هدایت کند .

تحقیقاتیکه در باره این دو مسأله مهم و کلی بعمل آمده حکمت و یا فلسفه نامیده شد و کسانی که باین تحقیقات میپرداختند حکیم یا فیلسوف خوانده شدند .

کلمه فلسفه از الفاظ یونانی **فیلو** یعنی دوستدار و **سوفیا** بمعنی حکمت و دانش است . گویند فیثاغورث فیلسوف یونانی ابا کرد از اینکه نام دانشمند بر خود گذارد و گفت حکیم کامل خدا است و مآت نهاد و ستاداران حکمت و دانشیم . از این قرار اولین کسی است که لفظ فیلسوف را بکاربرد .

چون در آغاز امر فلسفه شامل همه معلومات آدمی بود بمناسبت موضوعات دو گانه خود به حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم شد.

چنانکه ارسطو هم فلسفه را کل علوم دانسته و آنرا به حکمت نظری (شامل الهیات - ریاضیات - طبیعیات) و حکمت عملی (شامل اخلاق - تدبیر منزل - سیاست مدن) تقسیم کرده است.

اما چون ذهن آدمی هر روز وسعت مییافت و بر شمارهٔ اموری که موضوع کنجکاوی او واقع میشدند افزوده می شد لزوم تقسیم کار و تحقیق و مطالعه میان محققین و دانشمندان محسوس میگردد. ضمناً آشکار میشد که امور موضوع مطالعه دو دسته اند یکدسته آنها که تابع قوانین نسبت ثابت هستند و دریافت چگونگی و چرایی آنها از راه حس و تجربه و استدلال میسر است و دسته دیگر آنها که این صفت را باین صراحت ندارند. بالنتیجه کم کم چنین معمول شد که دسته اول را موضوع بحث فلسفه قرار دهند.

تقسیم و تفکیک علوم از فلسفه - تفکیک و تقسیم مذکور بتدریج صورت گرفته باین معنی که کم کم دامنه تحقیقات علمی وسعت یافت و علوم مفصلتر شدند و از فلسفه جدا گردیدند - پاره ای از علوم از زمان بسیار قدیم از فلسفه جدا شدند مانند ریاضیات و مکانیک که اولی را اقلیدس و دومی را ارشمیدس بنیاد نهادند و پاره دیگر بعد از نهضت رنسانس یعنی زمانی که تجدید حیات علوم و ادبیات صورت گرفت و در عالم علم انقلاب عظیمی بوجود آمد. تمام دانشهایی که روزی جزء فلسفه بودند مجزا شدند.

در قرن شانزدهم ستاره شناسی بوسیله کپرنیک و در قرن هفدهم فیزیک بوسیله گالیله و در قرن هیجدهم شیمی بوسیله لاوزیه و در قرن نوزدهم زیست شناسی توسط بی شاولامارک و کلود برنارد و جامعه -

شناسی بوسیله اگوست کنت و اخیراً روانشناسی علوم مستقلى شدند .
 باین ترتیب ظاهراً چنین بنظر میرسد که باترقى علوم دوران فلسفه
 پایان یافته است .

ارتباط علم با فلسفه - علم معرفتى است جمعى و جهانی در باره امور
 کلی که در نتیجه کوشش و کار و تجارب محققین بیشمار در طی قرون در نزد
 ملل مختلف حاصل گردیده و منظور این معرفت و علم کامیاب ساختن حس
 کنجکاوى و کمک به انسان در بهتر عمل کردن است .

عالم برای رسیدن به این معرفت نخست حقایق را جمع آوری کرده
 آنها را مورد مطالعه و آزمایش قرار میدهد. سپس شرایط وقوع آنها را
 کشف نموده پی بعلى آنها میبرد : آنگاه بعبارتى مختصر طرز وقوع آنها را
 توصیف کرده قانون کلی بوجود میآورد .

اما ظاهراً بنظر میرسد که در اینجا کار تحقیق پایان یافته ولی درست
 نیست زیرا صحیح است که با کشف علل و بیان قانون کلی علم را تا حدی
 توصیف نموده و توضیح میدهد ولی توجیه غائی و نهائى را علم بعهدہ نمیگیرد
 و آن کار فلسفه است .

فلسفه و علم هر دو ناشی از حس کنجکاویت که انسان میخواهد
 حقیقت را بشناسد و بحال جهان معرفت یابد . فلسفه مانند علم میخواهد
 دانش بدست آورد که دقیق و قطعى و کلی باشد . روح انسان قانع نمیشود
 که تنها آنچه تجربه میکند توصیف نماید و قوانینی که براو حکم فرما
 است آنها را دریابد . فلسفه نتایج علوم را میگیرد و نتایج اخلاقى و تجربیات
 انسان را بآن میفزاید . آنگاه راجع بهمم بحث مى کند و امید دارد بدین
 وسیله نظرى صحیح راجع بجهان و مقام انسان در آن پیدا کند .

میتوان گفت فلسفه دو کار مهم بعهدہ دارد کہ خارج از قلمرو علم است . نخست بحث دربارهٔ جهان بطور کلی بخصوص معنی و منظور و ارزش آن دوم بحث دربارهٔ اصولیکہ پایۂ علوم است .

موضوع تحوّلیکہ در مفهوم فلسفہ پیدا شد.

چنانکہ ذکر شد فلسفہ در قدیم دانش عام و مطلق بود و همهٔ امور عالم را مورد تحقیق قرار میداد ولی بتدریج علوم مختلف از آن جدا شدند و هر کدام بمطالعۂ گروه محدود و معینی از امور عالم پرداختند . باینجهت ظاهراً چنین بنظر میرسد کہ بایشرفت علوم دوران فلسفہ پایان یافته و تمام مسائل عالم بین علوم مختلفه قسمت شده است و دیگر مشکلی باقی نمانده کہ مورد بحث فلسفہ واقع شود. در این باب طرفداران فلسفۂ اولی و پیروان مذهب ثبوتی دو نظر کاملاً متفاوت دارند :

گروه اول فلسفہ را دارای موضوعات متعدد و مهم میدانند و آنرا برتر از همهٔ علوم قرار میدهند . گروه دوم برعکس آنرا امروز دیگر بی موضوع مینندارند .

طرفداران فلسفۂ اولی میگویند علوم هر کدام قسمتی از امور را جستجو میکنند و ظواهر آنها را مورد بحث قرار میدهند و قوانینی مکشوف میدارند کہ مربوط بہمان ظواهر است . پس باید علمی باشد برتر از همهٔ علوم تا دربارهٔ علوم بیان کلی تری نماید و آدمی را بحقیقت یگانه برساند این کار بعهدۂ فلسفہ است کہ بکنهٔ ذات امور توجه دارد و پی بردن بآنها را موضوع بحث قرار میدهد .

بحث از خواص ماده و ظواهر حال موجودات زنده و احوال آدمی به عهدۂ علمی است مانند فیزیک و شیمی و زیست شناسی و امثال آنها ولی بحث

از خود ماده و روان و علل اصلی و علل غائی امور بفرسفه اختصاص دارد .
 پيروان مذهب ثبوتی ميگویند ذهن انسان قادر بذكر حقيقت يگانه
 و ماده و روان نيست و آنچه كه خارج از موضوع علوم است و قابل حس و
 تجربه نيست، ناشناختنی است و برای فلسفه يك موضوع قائلند باین معنی
 كه فلسفه دانسته های سایر علوم را مقدمه قرار داده و از آنها نتایج کلی-
 تری بگیرد. طبق این عقیده فلسفه خود علمی خواهد بود مانند سایر علوم و
 در تحقیقات خود روش آنها را بكار خواهد برد .

اگوست كنت فرانسوی هم كه فلسفه تحقیقی را بنیاد گذاشته است
 درباره فلسفه میگوید: «فلسفه جز مجموع علوم كه يك جا گرد آورده شود
 و حاصل و نتیجه آنها چیز دیگری نتواند بود.»

در موضوع فلسفه عقایدی كه ذكر شد مطابق با واقع نیست زیرا
 بحدیكه پيروان فلسفه اولی میگویند ذهن انسان قادر بذكر حقيقت امور
 نیست و نیز برخلاف قول هواخواهان مذهب ثبوتی چنین نیست كه هر
 چه از دایره محدود علوم خارج است ناشناختنی و بالنتیجه فلسفه بی-
 موضوع باشد و حال آنكه گاهی از تحقیقات علمی نتایجی حاصل میشود كه
 خود علوم باروش خاصی كه دارند صلاحیت تحقیق آنها را ندارد . تحقیق
 درباره اینگونه مسائل و مباحث دیگر مانند ارزش معرفت و بحث درباره
 نتیجه و علل اولیه علوم اختصاص بفرسفه دارد و نیز مباحث دیگری كه مورد
 بحث فلسفه است عبارتند از زیباشناسی كه از هنر و ذوق آدمی بحث میکند و
 روانشناسی و منطق و اخلاق .

معرفت و ارزش و حدود آن

معرفت بر سه نوع است : حسی - سطحی - علمی

معرفت حسی - معرفتی است که بوسیله حواس ظاهر حاصل میشود ،
معرفت سطحی - نتیجهٔ تجربه‌های فردی است که بطریق علمی انجام
نگرفته باشد .

معرفت علمی که از طریق استدلال و تجربه و مطالعه، قوانین و نوامیس
طبیعت را مکشوف میدارد معرفتی است جمعی و جهانی دربارهٔ امور کلی
باین معنی که از جزئیات و امور فردی صرف نظر میکند و به احکام و
قضایائی میپردازد که بتوانند مورد تحقیق و موافقت پژوهندگان مختلف
قرار گیرند .

علاوه بر سه نوع معرفت مذکور بمعرفت دیگر بنام معرفت فلسفی
قائل شدند. معرفت فلسفی معرفتی است کلی که برخلاف معرفت‌های حسی و
سطحی و علمی که ظواهر امور را مورد مطالعه قرار میدهند متوجه کنه و ذات
امور است. معرفت فلسفی از صورتیکه ذهن با امور میدهد صرف نظر میکند
و میخواهد حقیقت امور را مکشوف دارد.

دربارهٔ اینکه حصول چنین معرفتی میسر است یا نه ؛ و حدود
توانائی ذهن آدمی برای درک حقیقت تا چه حد است ؛ و آیا آدمی به چنین
معرفتی با روشنائیکه در تحقیقات علمی بکار میروند نائل میشود یا نه
و آیا اندیشه‌هاییکه ما طبیعتاً مقرون بواقع میدانیم با حقیقت امور
مطابقت میکند یا نمیکند ؟

پرسشهایی است که سبب شدند نظریه‌های مختلف پدید آید که
مهمترین آنها عبارتند از : مذهب جزم و یقین (۱) مذهب شك (۲) مذهب
انتقادی (۳) مذهب تحقیقی (۴) و مذهب اصالت عمل (۵) .

1 - Dogmatisme

2 - Scepticisme

3 - Criticisme

4 - Positivisme

5 - Pragmatisme

مذهب جزم - خلاصه نظریهٔ پیروان مذهب جزم این است که ندتنها انسان قادر بدرك حوادث و پدیده‌های محسوس است بلکه میتواند بحقیقت امور و کوه‌ریکه این حوادث مظاهر آنند معرفت حاصل کند . بدین وجه پیروان این مذهب قدر و ارزش علم را تصدیق کرده و حدی برای آن قائل نیستند .

مذهب شك - شکاکان میگویند انسان نه تنها از درك حقیقت و کنه امور عاجز است بلکه از درك حقیقت حوادث و ظواهرهم عاجز دارد و برای اثبات نظریهٔ خود دلایلی اقامه کردند از این قرار که:

اولا - تمام حوادث و وقایع جهان بایگدیگر ارتباط دارند و چون انسان به بسیاری از امور جاهل است و مادام که بعضی از امور مجهول است هیچ چیز را نمیتوان شناخت و معرفت انسان بی ارزش است .

ثانیا - انسان پیوسته دستخوش اشتباه است و حواس و حافظه و استدلال او خطا میکنند و چون ملتفت اشتباه خود نیست تصور میکند که حقیقت را یافته و راه صواب پیموده است .

ثالثا - معتقدات مردم در ادوار مختلف بر حسب زمان و مکان مختلف است و مردم عقاید یکدیگر را تکذیب میکنند و حال آنکه اگر حقیقتی وجود داشت این اختلافات در بین نبود و انسان میتوانست بین این تناقض گوییها عقیدهٔ ثابتی که مورد قبول عامه باشد انتخاب کند .

رابعا - خرد که خود مورد شك و تردید است بچه وسیله‌ای می تواند ارزش خود را ثابت کند. اگر متوسل بخود شود که دور باطل حاصل میشود . مخالفین شکاکان برای رد این دلایل میگویند :

اولا - پیوستگی وقایع دلیل نمی شود که درك تمام امور میسر

نباشد شناسائی حوادث هر قدر هم که جزئی باشد بدون ارزش نیست.
ثانیاً - پی بردن با شبهات دلیل بر این است که انسان این اشتباهات
 را مقابل و مخالف حقایق مسلمه مییابد.

ثالثاً - درست است که عقاید متضاد وجود دارد ولی در مواردی
 هم موافقت همه از همان حاصل میشود چنانکه در باره موضوعات علمی
 هیچکس شك و تردید ندارد. از اینرو خود علم بهترین ناقش شك
 کلی است.

رابعاً - خودشکاکن مرتکب یکنوع مغالطه و دور باطلی شدند
 زیرا برای اثبات نظریه خود بهمان ذهن آدمی که ارزش آنرا نمیکنند
 متوسل شدند چه برای استنباط هر فکر و عقیده جز ذهن انسان وسیله‌ای
 وجود دارد؟ و بقول دکارت (از نفس شك کردن حقیقت بی چون و چرائی را
 که وجود فکر باشد میتوان درك کرد).

مذهب انتقادی یا نسبیّت - پیروان این مذهب ذهن انسانرا مورد
 انتقادی قرار دادند تا معلوم دارند چه اندازه بحقیقت راه مییابد. (۱)
 اینها میگویند چیزهایی که خارج از ذهن وجود دارد آنچنان که
 هستند ادراک نمیکنیم و علم ما نسبت بآنها اضافی و نسبی است. (۲) زیرا اگر
 ساختمان بدن انسان و حواس او غیر از آنچه هست میبود عالم را بصورت
 دیگر میدید و نیز هر کس علمش نسبت بجهان متناسب با خصایص وجودی
 او است چنانکه اشخاص مریض و ناقص و کسانی که هیچ نقصی ندارند عالم
 را یکسان درك نمیکنند.

۱- باینجهت مذهب انتقادی گویند.

۲- باینجهت مذهب نسبیّت نامند.

این صفت نسبی بودن را دربارهٔ معرفت علمی هم قائلند و میگویند زمان و مکان از خواص اشیاء نیست حس ما است که باید وجدانیات را در زمان و موضوعات خارجی را در مکان درك کند (۱) اگر زمان و مکان در کار نبود و ذهن انسان اصول دیگری داشت معرفت علمی ما نسبت به عالم صورت دیگری بخود میگرفت.

مذهب تحقق - اگوست کنت فرانسوی و پیروان او طرفدار این مذهبند بعقیدهٔ اینها فقط آنچه که قابل مشاهده و آزمایش باشد و در قلمرو حس قرار گیرد میتوان پذیرفت و مسائلی را که مربوط به ماوراء حس است باید از قلمرو تحقیق کنار نهاد زیرا بحث در اینگونه مسائل فکر انسان را بجائی نمیرساند فقط این مسائل را میتوان تعبداً پذیرفت و نباید بیهوده وقت را در این راه صرف کرد بلکه باید منحصر آنمودها و ظواهر را مورد بحث قرار داد و بمطالعه و تحقیق آنها همت گماشت. در بارهٔ حقیقت میگویند امریست که مورد موافقت اذهان و افکار واقع شود و توافق افکار بهترین نشانهٔ حقیقت است.

مذهب پراگماتیسم - ویلیام جیمز امریکائی این مذهب را ابداع کرده است. پراگماتیستها میگویند هر چه عملاً برای انسان مفید و دارای نتیجهٔ نیکو باشد حق است و حقیقت امریست که قبول آن برای انسان آسان باشد و موجب تسهیل زندگی اجتماعی و آسودگی فکر شود.

۱ - کانت آلمانی ابداع کنندهٔ این مذهب است. بعقیدهٔ او تصور زمان از توالی نفسانیات است که برای انسان حاصل میشود. پیروان این مذهب معتقدند که ذهن انسان دارای اصول و مبادی است مانند: زمان - مکان - هویت - علیت که حکم قالبهایی دارند و آنچه انسان ادراک میکند در این قالبها قرار گرفته بشکل آنها در میآید.

ارزش علوم و قوانین بستگی دارد بدرجۀ مفید بودن آنها و احکام ذهنی انسان موقعی قابل بحث است که نتیجۀ عملی داشته باشد در غیر اینصورت گفتگو در بارۀ آنها کار لغو و تضييع وقت است. میگویند نظریۀ اختیار حق است باین علت که اگر انسان بجهبر معتقد باشد از فعالیت و کوشش که موجب پیشرفت زندگی است خودداری خواهد کرد و راجع باینکه جهان مبدئی دارد و انسان در مقابل آن مبدأ مسؤول است معتقدند و آنرا حق میدانند. و باین جهت که اگر چنین مبدئی و مسؤولیتی نباشد مسؤولیت اخلاقی از میان میرود و زندگی اجتماعی متزلزل میشود.

نظریۀ ویلیام جیمز و پیروان او در مواردی مورد اعتراض واقع شده از جمله اینکه اگر فایده ملاک حقیقت قرار داده شود آنوقت تشخیص حقیقت دیگر منحصرأ با عقل نخواهد بود بلکه هر چه که خواهش های دل ما را ارضاء کند حقیقت پیدا خواهد کرد و حقیقت ملاک ثابت خود را از دست خواهد داد.

روانشناسی

برنامه روانشناسی سال ششم طبیعی و ریاضی

روانشناسی - شعور و وجدان - ادراك - فعل - انفعال و تعریف اجمالی
هریک - زبان و مناسبات لفظ و معنی - شخصیت (۴ درس)

روانشناسی

موضوع روانشناسی - وجود انسان دارای دو جنبه متفاوت است: یکی عضلات و ریه و قلب و اعصاب... که بر رویهم بلفظ تن تعبیر میشود. دیگر احساسات و انفعالات و افعال مانند ادراک - تخیل - شادی و غم - اراده... که مربوط بر روانند. دسته اول را بدنیات و دسته دوم را نفسانیات نامند. گروه اول موضوع بحث زیست شناسی و گروه دوم موضوع روانشناسی است.

روانشناسی به تحقیق و بحث کیفیات نفسانی میپردازد و در تعریف اجمالی آن میگوئیم علم النفس یا روانشناسی عبارتست از تحقیق و توصیف دقیق نفسانیات و یافتن قوانین آنها.

فایده روانشناسی - فواید روانشناسی اجمالاً از این قرار است:

اولا - چون ذهن انسان موضوع بحث روانشناسی است میتوان آنرا مفیدترین و لازمترین علم دانست زیرا ذهن میزان و معیار تمام معلوماتی است که ما بدست میآوریم و اگر این میزان و معیار معلوم ما نباشد چه اطمینانی میتوانیم نسبت بارزش معلومات خود داشته باشیم.

ثانیاً - روانشناسی نه تنها وسیله حقیقت جوئی نیست بلکه ما را یاری میکند باینکه خود و دیگران را بشناسیم. این شناسائی دزدندگی

انفرادی و اجتماعی تأثیرات بسیار داشته و سبب میشود که اعمال و نیات ما بر طبق قوانین و اصولی صورت گیرد که از لغزش و خطا برکنار مانیم.

ثالثاً - بوسیله این علم هر کس میتواند بمتناسب استعداد و لیاقت خود شغل انتخاب کند .

رابعاً - روان شناسی یادگیری و فهم مطالب را بطریق صحیح و مؤثری بمامیآموزد .

خامساً - هر کس را در هر شغلی که باشد در پیشرفت کارش یاری میکند . چنانکه مثلاً در طب معالجه بیماریهای روانی را از روی اصول علمی میسر میسازد و در قضاوت راجع بکیفیت و درجه صحت و سقم شهادت و بیانات متهم کمکهای مؤثر مینماید . همچنین در سایر مشاغل مخصوصاً در تعلیم و تربیت فایده روانشناسی بیشتر است و احتیاج مر بیان باین علم روز بروز محسوستر میشود .

شعور یا وجدان - آگاهی و علمی که ما از حالات نفسانی خود داریم شعور یا وجدان روانی نامیده میشود . این آگاهی در همه حالات همواره یکسان نیست بلکه شدت و ضعف دارد . چنانکه بعضی از آنها صریح و روشن و بعضی دیگر تاریک و مبهم اند و از اینرو قسمت اول را وجدانیات صریحه و قسمت دوم را وجدانیات مغفوله گویند .

وجدانیات صریحه یعنی نفسانیات که علم نفس بآنها صریح است و در زمان حال عارض روانند مانند فکر و خیالی که درباره امری در زمان حال داریم .

وجدانیات مغفوله بآنهایی گفته میشود که قبلاً در وجدان صریح بوده اند و در زمان حال مورد توجه وجدان نیستند و قسمت تاریک

ذهن را تشکیل می‌دهند. تمام حالات و تمایلات و عقاید و معلوماتیکه در مدت زندگی بدست می‌آید و وجدانیات مغفوله را تشکیل می‌دهند.

وجدانیات مغفوله دارای اهمیت زیادی است زیرا شخصیت هر کس بآن متکی است. وجدانیات را نامگذاری کرده وجدانیات صریحه را شعور ظاهر و وجدانیات مغفوله را شعور باطن نامیده‌اند.

تقسیم نفسانیات - ساده‌ترین و مشهورترین تقسیماتی که تا این اواخر شده نفسانیات را بر سه دسته بزرگ تقسیم کرده‌اند از این قرار: ادراکات - انفعالات و افعال.

باید دانست که تقسیم نفسانیات باین طریق گرچه شبیه بتقسیمات معمول در علوم دیگر خاصه در علم فیزیک است که در این علم کیفیات مختلف بصوت، نور، حرارت، برق و... منسوب میشوند لیکن با آنها این تفاوت مهم را دارد که میان نفسانیات امتیاز قطعی موجود نیست باین معنی که هر امر نفسانی در آن واحد هم ادراک است و هم انفعال و هم فعل. امتیاز کیفیات نفسانی از یکدیگر و تقسیم آنها بادرکات و انفعالات و افعال اولاً از جهت شدت یکی از جنبه‌های سه گانه و مزیت آن بر دو جنبه دیگر خواهد بود. ثانیاً این تقسیم وسیله تسهیل مطالعه و تحقیق نفسانیات است. بنابراین آنچه گفته شد در هر کیفیت نفسانی سه جنبه فوق تشخیص داده میشود.

ادراک - عبارتست از وجود ذهنی امور یعنی معرفت ذهن بمؤثرات خارجی مانند: دیدن یا تصور گل. بنابراین ادراک کیفیتی است بین ادراک کننده و آنچه ادراک میشود.

پایه و مایه ادراک احساس است. احساس انعکاس ذهنی تأثیرات بدنی است باین معنی که عوامل خارجی روی بدن تأثیراتی کرده بآن تغییراتی

میدهد و این تغییرات بدنی در روان انعکاس پیدا میکند که احساس نام دارد. بنا بر این احساس دارای دو مقدمه است: یکی تحريك و ديگر تأثر عضوی. اما احساس مجرد بخودی خود ارزش معرفتی ندارد مانند اینکه شخصی صوتی بشنود و نداند و تشخیص ندهد که صوت چیست.

لیکن اگر بمحض احساس صوت ذهن بكمك تجربات و معلومات قبلی خود تشخیص دهد که صوت فلان چیز است مثلاً صدای اتومبیل است احساس مقام ادراك حسی را حاصل کرده است.

ادراك حسی نتیجه تعبیر و تفسیری است که ذهن از احساس اصلی کرده مانند مثال مذکور و اینکه از رؤیت آتش حکم بسوزندگی آن میکنیم والا تنها شنیدن صدا و دیدن آتش نمیتواند بر آن امور دلالت کند چنانکه احساس طفل چند ماهه نمیتواند بمقام ادراك حسی برسد.

در تقسیمات سه گانه نفسانیات (ادراکات - انفعالات - افعال)

ادراکات مشتمل است بر: احساس و ادراك حسی (۱) - حافظه (۲)

۱ - احساسات عبارتند از: بصری (حس بینائی) - سمعی (حس شنوائی) - لمسی (حس بساوائی) - سردی و گرمی (حس گرما و سرما) - احساسات الیمی (حس رنج جسمانی) - احساسات وضعی و عضلانی (حس جنبش) - تعادلی (حس تعادلی و جهت یابی) - ذوقی (حس چشائی) - شمی (حس بویائی) - حس داخلی (حس درونی)

۲ - حافظه عبارتست از استعداد ذهن برای نگاهداری گذشته و یاد کردن و باز شناسی آن. یادیاتند کار دارای پنج مرحله است. یعنی از لحظه ای که امری عارض ذهن میشود تا زمانی که دوباره بقسمت روشن ذهن میآید این پنج عمل فراگیری.

بقیه در حاشیه بعد

تداعی معانی (۳) - تخیل (۴) - دقت (۵) - تجرید (۶) - تعمیم (۷) - حکم (۸) - استدلال (۹) .

نگاهداری - یادآوری - بازشناسی و جایگزینی انجام میگیرد زیرا اول امری احساس میشود سپس از خود اثری باقی میگذارد بعد آن اثر در موقع مناسب صورت ذهنی امر گذشته را بیاورده و در مرحله بعد اینصورت ذهنی از دیگر صورتهای و ادراکات فعلی تمیز داده میشود. بالاخره بخاطر آمده و ممکن است تذکار بدرجه ای از صراحت برسد که جای آن خود بخود در زمان گذشته تعیین گردد.

۳- بعلم پیوستگی نفسانیات با یکدیگر و روابط مخصوصیکه با هم دارند هر گاه یکی از آنها بیاد آید فوراً نفسانیاتیکه با آن پیوستگی دارند بخاطر میآورد. این کیفیت نفسانی را تداعی معانی گویند .

چنانکه از دیدن عکس کسی افکار و اعمال او و ممکن است دوستان و اشخاصیکه با او مشابهت دارند و خصوصیات دیگر در پی یکدیگر در خاطر شخص پیدا شود .

این توالی نفسانیات یعنی تداعی معانی را تابع اصول سه گانه: مجاورت، مشابهت و تضاد دانسته اند .

۴- تخیل - هر گاه چیزی باحواس انسان مواجه باشد صورتیکه از آن در ذهن پیدا میشود احساس یا ادراک حسی است اما اگر باحواس مواجه نباشد صورت ذهنی آن خیال یا تصور جزئی نام دارد .

۵- دقت - بآن عمل ذهن گویند که بیکی از نفسانیات اهمیت خاصی داده سایر نفسانیات را موقتاً مورد غفلت قرار دهد .

۶- تجرید - بآن عمل ذهن گویند که صفاتی از صفات یا جزئی از

بقیه در حاشیه بعد

انفعالات

انفعال - انفعال عبارت از حالتی است که دنبال هر احساس و ادراکی بمادست میدهد مثلاً از شنیدن صوتی نامطبوع روان ما رنجه میشود و از دیدن منظره‌ای مطبوع خاطرمان شاد می‌گردد. بنابراین میتوان گفت انفعال خوشی یا رنجی است که دنبال هر احساس و ادراکی ما را دست میدهد.

بستگی انفعال با احساس و سرعت توالی آنها باندازه ایست که غالباً توجهی بدو گانگی آنها نیست و اغلب هر دو کیفیت را بیک لفظ خوانده و

اجزاء معنایی را در نظر گرفته و سایر صفات و اجزاء را مورد غفلت قرار دهد درحالی‌که آن صفت یا جزء نتواند مستقلاً وجود داشته باشد مانند رنگ قلم صرف نظر از سایر صفات و خصوصیات آن.

۷- تعمیم - هرگاه ذهن از صفت یا صفاتی که از امور انتزاع شده مفهوم کلی بسازد گویند عمل تعمیم انجام داده است.

۸- حکم عقلی عبارت از آن عمل ذهنی است که رابطه میان دو امر را ادراک و تصدیق کند.

۹- استدلال - کوشش ذهن است برای اینکه بوسیله معلومات خود بکشف مجهول نائل آید.

احساس و احساسات گویند ولی با مختصر توجهی اختلاف آنها روشن میشود. احساس با ادراک حسی تصویر است از یک امر خارجی یعنی در خارج از ذهن دارای مقدمه است و این تصویر ذهنی در همه مردم تقریباً یکسان حاصل میشود اما حالتی که ما انفعال خواندیم در خارج مقدمه ندارد و اختصاصی و فردی است و بهمه یکسان دست نمیدهد و در هر فردی هم ممکن است دگر گونه باشد چنانکه تصویر منظره زیبائی را همه مردم تقریباً بیک شکل و بیک رنگ و وضع می بینند یا تصور میکنند ولی آنکه ذوق صنعتی دارد بوجود می آید و آنکه بدون ذوق است بی اعتنا میماند. آنکه در ذهنش خاطره ای غم انگیز است ملول میگردد و ممکن است دیدن آن شخص واحدی را هم گاهی محظوظ و زمانی ملول سازد. بنابراین انفعال فقط دنبال احساس بمادست نمیدهد بلکه دنبال تصور هم حاصل میشود.

پس تصویر ذهنی امر خارجی بستگی دارد بآن امر در حالیکه چگونگی انفعال مربوط بخود ذهن بوده و تغییر پذیر است. از اینرو میتوان لفظ احساس را بهمان تصویر ذهنی اختصاص داد و حالت بعدی را انفعال نامید و اگر بخواهیم هر دو حالت را احساس بخوانیم باید در احساس امری دو جنبه قائل شویم: جنبه ادراکی (تصویر ذهنی آن امر) دیگر جنبه انفعالی یعنی حالتی که همراه آن تصویر است.

جنبه های ادراک و انفعال نفسانیات هر دو در چگونگی افعال دخیل هستند زیرا رفتار ما نسبت بهر چیزی متناسب است با صفات آن چیز و از طرف دیگر با ارزشی که برای ما دارد یعنی لذت و المی که هر کس بمقتضای طبع خودش از آن حاصل میکند.

از آنچه راجع بانفعال گفته شد چنین بر می آید که خوشی و رنج

(لذت‌والم) حالت خاص انفعال است باین معنی که پایه آن یا خوشی است یا رنج و حالت بین بینیکه نه خوشی باشد و نه رنج وجود ندارد و اگر برخلاف این بنظر میرسد باین جهت است که در آن حالتیکه شخص تصور میکند که نه در حال خوشی است و نه در حال رنج، خوشی و رنج بسیار ضعیف است.

خوشی یا رنج (لذت‌والم) یا جسمانی هستند مانند لذت غذای خوب، ورنجیکه از دردهای عضوی حاصل میشود یا لذت و الم روحانی است مانند رنجش خاطر از تصور فلان خطر و لذت حاصل از خواندن شعر نغز.

خوشی و رنج در بدن آثاری بوجود میآورند چنانکه لذت حرکات و اعمال بدن را تشدید میکند و بر نیروی حیاتی میفزاید.

الم غالباً عکس این اثر را دارد و سبب کاهش قوای بدن میشود.

این آثار یا بیرونی هستند یا درونی.

آثار بیرونی - لذت محرك شخص میشود و او را بکار و امیدارد.

و سبب میشود که دنبال موجب آن حالت برود. در این حالت اندامها منبسط میگرددند علاوه بر این، لذت و خوشی با حرکات زیاد و فریاد و شادی و خنده ظاهر میشوند.

الم بر عکس شخص را از امریکه موجب الم بوده فراری میدهد و سست کننده بدن است و سبب توقف حرکات میشود.

حرکات درونی - هنگام لذت اعمال بدنی عموماً شدید میشوند.

چنانکه ضربان قلب زیادتر و سرعت جریان خون بیشتر و تنفس تند و عمیق میگردد و حرارت بدن بالا میرود و ترشحات غدد زیادتر میشوند.

در حال رنج بر عکس لذت اعمال بدن تخفیف یافته و ممکن است،

متوقف شوند چنانکه عمل گوارش مختل میگردد و ترشح غدد کاهش می یابد و شخص را بی اشتها میسازد و جریان قلب نظم خود را از دست میدهد. گاه تألم شدید و ناهنجاری سبب سکته می شود. اختلال در تنفس ظاهر شده عمل احتراق کمتر صورت گرفته و حرارت بدن نقصان مییابد.

آثار نفسانی لذت و الم - لذت و الم در نفسانیات دیگر نیز تأثیر
 کرده لذت سبب افزایش فعالیت ذهن شده و بر سرعت انتقال ذهن میفزاید و موجب میشود که مطالب باسانی بیاد بیایند - اما الم عکس این نتیجه را دارد یعنی فعالیت ذهن را کمتر کرده موجب خمودی آن میشود و از سرعت انتقال ذهن میکاهد.

در تقسیمیکه از نفسانیات شد عواطف و شهوات و تمایلات، انفعالات را تشکیل میدهند.

فعل

فعل - بآن کیفیت نفسانی گفته میشود که جنبهٔ آهنگ بسوی هدفی دارد و موجب تکاپو و کوشش موجود زنده میگردد .

هر فعلی معمولاً مرکب از چندین حرکت است که آنرا حرکات مرکب و کنش هم میخوانیم مانند حرکات ارادی . حرکت ساده و بسیط را جنبش نامند مانند اغلب حرکات انعکاسی .

کیفیات نفسانی کم و بیش با حرکاتی توأمند مخصوصاً اگر کیفیت نفسانی ادراک با تصور حرکتی باشد که در این حال خود سبب حرکت میشوند .

اشخاصیکه مبتلی به امراض درونی میگرددند در بعضی حالات که ممیزهٔ ارادهٔ آنها سست میشود صفت تحریکی نفساتیات آشکارتر میگردد و بمحض اینکه امری عارض ذهن آنها شود در خارج توسط حرکاتی نمایان میشود .

غیر از حرکات سادهٔ حیوانات یک سلولی حرکات عبارتند از حرکات انعکاسی - حرکات غریزی - حرکات عادی - حرکات ارادی .
حرکات انعکاسی - حرکات غیر ارادی است که بلافاصله بعد از

تحريك يك عصب حسی ظاهر میشوند و این حرکات بیشتر بصورت قبض و بسط عضلانی بوجود میآیند مانند تنگ و فراخ شدن مردمک چشم - انقباض و جنبش عضلات ترشح غدد .

حرکات غریزی - حرکات غریزی عبارتند از استعداد فطری انجام دادن کارهای معین مانند تارتنیدن عنکبوت و لانه ساختن پرندگان .
عادت - استعداد اکتسابی صدور حرکات یا تحمل تأثیرات معین را عادت گویند و بر دو قسم است مثبت و منفی .

عادت را مثبت گویند وقتی که مراد استعداد صدور حرکاتی باشد که در ابتدا مشکل بوده و پس از انجام دادن حرکات بتدریج سهل و آسان میشوند - مانند ساز زدن و اغلب کارهایی که انجام میدهیم مانند خواندن و نوشتن و کارهای فنی و امثال اینها .

عادت را منفی نامند وقتی که مراد توانائی تحمل مؤثرات خارجی یا باقی ماندن در حالت گذشته باشد مانند توانائی بتحمل گرمای مناطق گرمسیر و عادت بزنگی در آن مناطق و عادت بمخدرات و امثال اینها .
فعل ارادی - فعل ارادی را میتوان چنین تعریف کرد که آن فعلی است که با تأمل برای غرض معلوم و معین از شخص صادر میشود .

فعل ارادی دارای دو وجه است : یکی این که برای اجرای حرکاتی نمایان از شخص سر میزند . دیگر آنکه انجامش حرکاتی را در ظاهر ایجاب نمی کند .

بوجه اول اراده را تحریکی و بوجه دوم اراده را توقفی گویند .
 اراده توقفی کوشش و مجاهده بیشتر لازم دارد تا اراده تحریکی زیرا اغلب خودداری از اجرای فعلی مشکلتر از انجام دادن آنست مثلاً

در هنگام خشم حمله کردن و بد گفتن آسانتر از خودداری از آنست.
چون فعل ارادی ناشی از عزمی است که متناسب است با احساسات
و افکار و عقاید شخص ، فعل ارادی را میتوان مظهر شخصیت دانست.

زبان

زبان مجموعه علامات و نشانه‌هائی است که برای نمایش و بیان حالات نفسانی بکار می‌روند .

اقسام علامت یا نشانه - هر امر محسوسی که دلالت کند بر امر دیگریکه بمناسبتی محسوس نیست آنرا علامت یا نشانه گویند .
پریدگی رنگ رخساره که علامت ترس است و مانند هر يك از اصوات و الفاظ که ترجمان افعال و افکارند . بنا بر این علامت مستلزم سه چیز است :

اول - مدلول یعنی چیزی که بعلتی نمیتواند بحواس آید .

دوم - دال یعنی چیز محسوسی که میتوان بوسیله آن به چیز اول

پی برد .

سوم- شخصیکه استعداد درك دلالت را دارد و میتواند میان آن دو

چیز رابطه برقرار کند .

برای نمایش حالات نفسانی بعد از حواس علامت و نشانه وجود دارد لیکن مهمترین علامات و نشانه‌ها یا بصری هستند یا سمعی و هر يك از آنها خود بخود پیدا شده و بر نفسانیات دلالت میکنند مانند پریدگی رنگ رخساره یا اینکه از روی قصد برای بیان حالات و افکار بکار می‌روند

مانند تمام الفاظ و لغاتیکه زبانهای مختلف را تشکیل میدهند و علاماتی که در جبر و علوم دیگر و در راهها و بحریه معمول است و مانند نتهای موسیقی .
 بتمام علائمی که خود بخود پیدا شده زبان طبیعی و بمجموع علائمی که از روی قصد بکار میبرند زبان وضعی گویند.

زبان طبیعی - که زبان عواطف هم نامیده میشود عبارتست از تغییرات بدنی که همراه با هیجانات نفسانی بوده و به وجود آنها دلالت میکنند .

زبان وضعی - عبارتست از مجموع علاماتی که با اراده و از روی نیت برای رسانیدن مقصود معینی بکار بروند .

غرض اصلی از اینگونه زبان بر انگیزختن مخاطب است بفعل و حرکت چنانکه نخستین اشارات و اصواتیکه از کودکان خردسال و بدویان صادر میشود برای آنست که دیگری را بیاری و مخاطب را بکاری وادارند و بزرگسالان با بیانات خود حتی وقتی که به بیان امور معنوی میپردازند میخواهند شخصی یا افرادی را با خود همفکر کرده اعمال و رفتار آنها را در برابر امور مطابق میل و نیت خود سازند .

مراد از زبان بوجه مطلق زبان وضعی است که از لغات و الفاظ تشکیل شده و عالیترین نوع زبان است.

مناسبات لفظ و معنی

چنانکه قبلاً هم گفته شد مراد از زبان مجموع لغات و الفاظی است که برای بیان حالات نفسانی و تبادل افکار بکار میروند. بطوریکه مسلم است بین الفاظ و معانی مناسبات بسیار نزدیکی وجود داشته و در یکدیگر تأثیرات متقابل دارند چنان که :

لفظ و معنی با هم ملازمت دارند - دربارهٔ اینکه فکر مقدم بر زبان است یا زبان مقدم بر فکر دانشمندان اختلاف دارند. آنچه مسلم شده این است که زبان و فکر با لفظ و معنی لازم و ملزوم یکدیگرند و ظهور افکار روشن و صریح با الفاظ قرین و همزمانند.

زبان وسیلهٔ فهماندن و فهمیدن است - چون افکار و عواطف و احساسات هر کس را دیگران مستقیماً نمیتوانند دریابند زبان مهمترین و کاملترین وسیله برای فهماندن و فهمیدن حالات نفسانی است. از تحقیقاتیکه دربارهٔ کودکان و بدویان شده چنین حاصل میشود که زبان برای برانگیختن بحرکت و عمل بکار میرود و بین افراد همزمان ارتباط فکری ایجاد کرده و نسلهای مختلف را یکدیگر مربوط میسازد.

لفظ بر صراحت معنی میفزاید - چون حالات نفسانی بسیار مخلوط

و ناپایدارند پیوسته موجب تغییر یکدیگر میشوند ذهن بکممک الفاظ آنها را از یکدیگر جدا کرده نام گذاری میکند و ثابت نگاه میدارد و موجب سرحالت معنی میشود .

لفظ از زحمت ذهن میبکاهد - چون الفاظ قائم مقام معانی هستند ذهن بایکار بستن آنها از زحمت خود میبکاهد باین وجه که روی آنها اعمال خود را منظم کرده و انجام میدهد . اگر ذهن با خود معانی سروکار داشت دچار اشکال شده اعمالش معدود و محدود میگردد .

چون گاهی اتفاق میافتد که اشخاص الفاظ تو خالی بکار میبرند و خیال میکنند بامعانی سروکار دارند لذا باید متوجه بود که لفظ وقتی دارای ارزش است که متکی بمعانی باشد بعبارت دیگر میزان ارزش الفاظ متناسب است بامعانی آنها .

عیوب زبان - زبان از تعبیر آنچه شخصی و اختصاصی افراد است عاجز میباشد . اغلب سخنرانان و نویسندگان ماهر سعی میکنند مقصود خود را بنحوی بیان کنند که اکثریت مردم افکار آنها را بفهمند ولی بیشتر اشخاص فاقد این قریحه بوده و نمیتوانند آنچه فکر میکنند برای دیگران بیان نمایند . دیگر آنکه گاه از تعبیرات مختلفیکه از الفاظ میشود اقسام سفیسطه و مغالطه را بوجود میآورند - بعلاوه گاهی الفاظ میان امور حدودی میگذارند که حقیقت ندارد مانند سعادت و نکبت که بین آنها درجاتی وجود دارد .

شخصیت

چنانکه قبلاً هم ذکر شد نفسانیات بایکدیگر پیوستگی و ارتباط دارند و بر رویهم شخص معینی را تشکیل میدهند و لذا میتوان گفت شخصیت هر کس عبارتست از مجموع نفسانیات او (مجموع احساسات، افکار و عواطف او)

ارکان دوگانه شخصیت - هر کس بوجود خود علم دارد یعنی ذات خود را درک کرده میداند موجودیست معین و ممتاز از سایر موجودات و برای اشاره بخود الفاظ (من - خودم و خود) را بکار میبرد.

این شناسائی متضمن دو معنی است بنام وحدت و هویت و ایندو را ارکان شخصیت گویند.

وحدت - وحدت هر کس به این علت است که مجموع نفسانیاتش سلسله واحدی را تشکیل میدهند.

هویت - چون وحدت مذکور در طول زمان محفوظ میماند و شخص همواره درک میکند که همانست که گذشته بوده و آینده خواهد بود و همانطور که از نظر جسمانی با سایرین اختلاف دارد از جهت معنویات و خصوصیات اخلاقی هم از هم منعان خود ممتاز است.

درجات شخصیت - شناسائی که مردم نسبت بشخصیت خود دارند

در همه بیک میزان نیست. این شناسائی در بعضی صریح و دقیق است و در بعضی مبهم و بمقتضای حال و زمان تغییر شکل حاصل میکند چنانکه گاهی اشخاص در هنگام حواسپرتی مرتکب عملی میشوند و سخنی میگویند که متناسب شخصیت آنها نیست و چون متذکر شوند تعجب خواهند کرد - و اشخاصی وجود دارند که در اجتماع و محل کار خشن معرفی میشوند ولی در خانه مردمانی رؤف و مهربان و صاحب گذشته یا عکس آنند .

امراض شخصیت - هنگامیکه شخص مبتلی به پاره ای امراض است وحدت و هویت مخصوصاً هویت او متزلزل میشود و رشته حال و گذشته او گسیخته میشود و گاه یک فرد معین دارای شخصیت های متفاوت میگردد که زمانی متناوباً و گاهی باهم ظاهر میشوند و این امراض بر سه گونه اند: **تزلزل شخصیت** - **تعدد شخصیت** - **فساد شخصیت** .

تزلزل شخصیت - تزلزل شخصیت در صورتی است که مریض گذشته خود را بیاد دارد لیکن میان آن و شخصیت حاضر خود اختلاف بسیار احساس میکند . مریضی میگفته: نمیدانم هنوز خودم هستم یا با شیئی عوض شده ام .

تعدد شخصیت - تعدد شخصیت وقتی است که قسمتی از زندگی مریض برای او تشکیل شخصیت ثانوی بدهد که در حال عادی از آن بیخبر است . چنانکه شخصی دارای دو شخصیت میشده و از آن غافل بوده و گاهی اشخاص دارای شخصیت مضاعف میشوند .

فساد شخصیت - گاهی اتفاق میافتد که شخصیت بکلی فاسد شده مریض خود را آدمی بیگانه میداند و حتی گاهی خود را تنبیه میکند و گاهی خود را پست و شریر میخواند .

این نوع اختلال جزء دیوانگی محسوب میشود .

علم اخلاق

برنامه علم اخلاق سال ششم ریاضی و طبیعی

اخلاق نظری و تعریف آن - وجدان خلقی - حق و تکلیف -
مسئولیت و مکافات - رابطه اخلاق با جامعه شناسی .

علم اخلاق

علوم اخلاقی - علومیکه منحصرأ از انسان بحث میکنند علوم اخلاقی خوانده میشوند و چون انسان از سه جنبه ممکن است مورد مطالعه قرار گیرد علوم اخلاقی بر سه قسمت خواهند بود .

۱ - علوم اخلاقی خاص - که از خود انسان بحث میکنند .

۲ - علوم اجتماعی - که موضوعشان انسان است از لحاظ روابطی که با هم نوعان خود دارد .

۳ - علوم تاریخی - که انسانرا از نظر نشو و نما و زندگی که در زمان گذشته داشته مورد مطالعه قرار میدهد .

تعریف اخلاق - اخلاق عبارتست از مجموع آداب و رسوم افراد و اجتماعات بشری و قواعد و قوانینی که بر احساسات و افعال این افراد و اجتماعات حکمفرما است.

اخلاق نظری - امور اساسی حیات اخلاقی و تکالیف و مجازات و اصول کلی را که بر رفتار انسان حکمفرما است یا باید باشد مورد تحقیق قرار میدهد تا اصول رفتار صواب را بیابد و ملاک کلی برای خوب و بد و خیر و تکلیف مطلق پیدا کند .

وجدان خلقی - انسان طبیعتاً در جستجوی خیر است و از شر

گريزان ، بهمين جهت از اجراي كارهايي دوري مي جويد و با انجام كارهايي خود را ملزم احساس مي كند .

آنچه نيك و لازم الاجراء تشخيص داده شد يعني انسان خود و ديگران را ملزم با اجراي آن دانست . تكليف خوانده ميشود و آن استعدادي كه اين تشخيص را مي دهد و براي امور قدر و ارزش قائل مي گردد و خير و شر را از هم فرق مي گذارد و براي ما نوعي الزام بوجود مي آورد يعني براي ما تكليف تعيين مي كند وجدان خلقي (۱) نامند .

جنبه هاي سه گانه وجدان خلقي - در وجدان خلقي سه جنبه متفاوت : ادراكي ، انفعالي و ارادي تشخيص داده ميشود .

وجدان بوسيله جنبه ادراكي پيش از اجرا يا پس از اجرا فعلي درباره نيكوي يا بدئي آن قضاوت مي كند . پيش از اجرا فعل وجدان بسنجش دلائل موافق و مخالف مي پردازد و بخوبي و بدئي آنها حكم مي كند . اين حكم داراي دو صفت است : يكي عموميت و ديگري الزام .

۱ - عموميت اين است كه امري را كه وجدان ما خير تشخيص مي دهد ما آنرا براي عموم خير بشمار مي آوريم . الزام آنست كه ما خود و ديگران را در اجراي امر خير ملزم مي دانيم .

پس از انجام بافتن فعل اگر فعل ما موافق تشخيص وجدان بود خود را صواب كاروا گر مخالف بود خود را گناهكار مي خوانيم .

۲ - جنبه انفعالي وجدان - در مقابل احكامي كه از طرف وجدان صادر ميشود در شخص عواطفی بوجود مي آيد كه گاهي شديد و گاهي

۱ - با وجدان روانشناسي اشتباه نشود . وجدان نفساني عبارتست از علم نفس بحالات خود چنانكه در قسمت روانشناسي ذكر شد .

ضعیفند و بر رویهم احساسات یا عواطف اخلاقی خوانده میشوند.

۳ - جنبه ارادی وجدان - جنبه ارادی وجدان سبب می شود که پس از تشخیص و تعیین تکلیف انسان بالطبع با اجرای امر خیر و اجتناب از شر متوجه می گردد.

این جنبه های سه گانه همیشه بیک درجه از شدت و صراحت نیستند و اغلب صراحت یکی از آنها بیشتر است. در واقع این سه جنبه تفکیک ناشدنی هستند و نسبت بهم تأثیر متقابل میکنند.

وجدان دارای تحول نسبی است زیرا بین اقوام و ملل و میان افراد يك قوم و حتی در فرد واحد با شکل گوناگون و وجوه مختلف ظهور می کند. درباره این امر از مطالعه تحقیقات دانشمندان ظاهر میشود که ملل جهان در باره تمام فضایل و زواید اخلاقی دارای يك نظر و عقیده نیستند. از اینرو بر خلاف عقیده بعضی از دانشمندان باین نتیجه رسیده اند که وجدان احکامش مصون از خطا نیست زیرا هر چند که وجدان عموم افراد اصولاً متوجه خیر است ولی تشخیص این خیر متناسب است با فطرت و تربیت و عقاید و افکار افراد.

حق

حق عبارتست از سلطه و اختیاری که اشخاص بر اشیاء یا اشخاص دارند. وجدان این سلطه را تصدیق میکند ولی نباید هر نوع سلطه‌ای را حق دانست چنانکه غاصب بر مال غصب مسلط است ولی نسبت بآن دارای حق نیست و کسی که بزور برد دیگری مسلط گردد بر او استیلا دارد در صورتیکه نسبت باو حقی ندارد. پس این سلطه و اختیار اگر موجب تصدیق وجدان باشد از لحاظ اخلاق حق است والا حق نیست از اینرو باید گفت حق لفظی است که چون وجدان آنرا بوجود آورده اگر هم صاحب حق توانائی مادی برای حفظ آن نداشته باشد قدرت او همچنان باقی است باینجهت اگر مادر بیابان پیر نتوانی را با مال بیابیم و خود را بدان مال محتاج بدانیم و برای ما هم مقدور باشد که با سانی بدون آنکه برای ما ایجاد زحمت شود آنرا از او بگیریم چنین عملی نمیکنیم چه حس میکنیم آن پیر تسلطی معنوی بر مال خود دارد که از تسلط مادی ما بیشتر است. ما ناچاریم بموجب همین تسلط معنوی که حق او شمرده میشود حق او را نسبت بآن مال محترم شماریم.

منشأ حق - حق ناشی از احترامی است که ما برای شخصیت افراد

قائلیم و شخصیت هر کس را در نفس خود دارای ارزش می‌پنداریم.

حق و تکلیف لازم و ملزوم یکدیگرند و حق و تکلیف دو چیز مختلف نیستند بلکه دو نظر مختلفند نسبت بشیئی واحد همچنان که سلطه و اختیاری که کسی بچیزی دارد از لحاظ خود او حق است و از لحاظ دیگران تا آنجا که وظیفه دارند سلطه او را محترم شمارند تکلیف. اصولاً باید گفت حق و تکلیف ناشی از زندگی اجتماعی است چنانکه وقتی دو نفر با یکدیگر زندگی کردند هر یک نسبت بجان و مال خود دارای حقوقی میشوند و دیگری اخلاقاً ملزم میگردد بجان و مال او تعرض نکند و حقش را محترم شمارد. پس میتوان گفت هیچ حقی نیست که در مقابل آن تکلیفی نباشد. این بود حق اخلاقی اما حق قانونی عبارتست از آزادی عمل افراد در حدودیکه قانون معین کرده است.

اقسام حق قانونی - منشأ حق احترامی است که برای شخصیت انسان قائلیم و چون شخصیت انسان جنبه‌های مختلف دارد از اینرو انسان دارای حقوقی مختلف میشود چنانکه انسان دارای تن است و دارای روان و فکر. گذشته از اینها زندگی انسان بدون وسیله امکان‌پذیر نیست و انسان بداشتن اشیاء و بهره بردن از آنها نیازمند است. باینجهت چند نوع حق برای انسان قائل شدند که باختصار از اینقرارند:

۱- حق زیستن و احترام حیات - مهمترین حقی که برای افراد ثابت است حق زیستن و زنده بودن است. از اینرو بزرگترین جنایت گرفتن این حق است زیرا حق زیستن مهمترین حق انسانست و حقوق دیگر فرع این حق است. بهمین جهت در همه مذاهب قوانین قتل مهمترین جنایت محسوب شده است و نیز هر عملی که باعث نقص بدن انسان گردد از نظر اخلاقی و قانونی گناه و جرم محسوب میشود.

احترام آزادی فکرو عقیده - چون زندگی انسان بستگی به معنویات او دارد حق خواهد داشت که آزادانه فکر کند و صاحب رأی باشد.

احترام احساسات و عواطف نیز فرع حق احترام و آزادی فکر است - چون احساسات و عواطف قسمتی از شخصیت انسان را تشکیل میدهند ما مکلفیم بآداب و رسوم و احساسات اشخاص احترام گزاریم و آنچه نزد اشخاص گرامی است محترم شماریم و از لطمه زدن بحیثیت و حسن شهرت هموعان بهر وجهی که باشد خودداری کنیم و از اهانت و غیبت و بد گوئی اجتناب کنیم و ما هم میتوانیم همین توقع را از دیگران داشته باشیم.

علاوه بر این هر کس حق دارد که دارای آزادی عمل باشد چون حرکت و کار مظهر زندگی است بنا بر این هر کس حق دارد آزادانه زندگی کند و در کردار و رفتار خویش دارای استقلال باشد البته این آزادیها حدودی دارند که نظام جامعه ایجاب میکند و در قوانین و مقررات اجتماعی تعیین شده است.

حق مالکیت - یکی از حقوقیکه بیشتر قوانین جهان چه در گذشته و چه اکنون برای افراد مسلم دانسته اند حق مالکیت فردی است حق مالکیت حقی است که بموجب آن مالی بطور مطلق و انحصاری در تحت اختیار و اراده کسی واقع میشود بموجب این حق شخصی میتواند در مال خود همه گونه تصرفی بنماید بشرطیکه تصرفات او بموجب قانون منع نشده باشد.

حق مالکیت مطلق است یعنی مالک حق تصرف در مال خود را دارد و دیگران نسبت بمال او از این حق محرومند .

تکلیف

وقتیکه وجدان خوب و بد را تشخیص داد خواهشهای نفس را تحت نظم و قاعده کلی میآورد و برای انسان دستورالعمل یعنی تکلیف تعیین میکند. دستور و فرمانیکه وجدان میدهد غیر مشروط و مطلق است و برخلاف اوامری است که بجلب لذت یا نفع شخصی و عمومی مقیدند. مثلاً وجدان میگوید میانه رو باش. مصلحتجویی و نفع پرستی میگوید میانه رو باش تا سالم بمانی که در مورد اخیر فرمان مشروط و مقید است در حالیکه در فرمان وجدان هیچگونه قید و شرطی نیست.

در فرمان وجدان دو صفت موجود است: یکی الزام و دیگری کلیت مراد از الزام آنستکه انسان بمحض اینکه تکلیف خود را شناخت خویشتن را بدون هیچگونه قید و شرطی ملزم بانجام دادن آن احساس میکند. اما این الزام اخلاقی است یعنی اخلاقاً تخلف ناپذیر است و با الزامیکه مقید بنفع یا ضرری باشد یا اجباریکه نمیتوان در مقابل آن مقاومت کرد فرق بسیار دارد.

مراد از کلیت یا عمومیت تکلیف آنستکه فردی نیست و شامل عموم مردم میشود.

انسان وقتی که بتکلیف آشنا شد حکم میکند که همه مردم باید
آنها بکار بندند.

بعقیده کانت نه تنها قانون اخلاقی مطلق است بلکه عمومیت نیز
دارد یعنی قانون اخلاقی چنانست که باید همه مردم آنها پیروی کنند و
و محترم شمرند. کانت در این باره میگوید: «رفتارت همیشه چنان باشد که
بتوان آنها برای همه مردم سرمشق قرار داد.»

بنا بر این اگر فرمان چنان باشد که ممکن نشود که قاعده کلی
باشد فرمان اخلاقی نتوان بود.

مسئولیت

مسئولیت آنست که شخص در مقابل عملی که مرتکب شده مورد بازپرسی قرار گیرد و نتیجه کار او بخودش عاید گردد.

اعمال انسان بر حسب نوع نتایج مختلفی دارند از اینرو می توان گفت مسئولیت دارای اقسامی است. ممکن است شخص را در نظر دیگران مورد تحسین یا تحقیر قرار دهد. این قسم مسئولیت را مسئولیت اجتماعی نامند. ممکن است شخص مرتکب جرمی شود در اینصورت باید مطابق قانون مجازات گردد و این را مسئولیت قانونی گویند و عملی ممکن است برای مرتکب نتیجه جسمی و بدنی داشته باشد مثل این که مریضی ناپرهیزی کند و در نتیجه مرض او شدیدتر گردد. این قسم مسئولیت را میتوان مسئولیت جسمی گفت. اما دسته دیگر از اعمال است که نتایج آنها معنوی است یعنی آسایش و اضطراب وجدان را باعث میشوند مسئولیت این اعمال اخلاقی است و این قسم مسئولیت است که در اخلاق مورد بحث است و دارای شرایطی است که اجمالاً از اینقرارند:

اولاً- وجود قانونیکه شخص ملزم برعایت آن باشد زیرا اگر تکلیف وجود نداشته باشد مسئولیت هم نخواهد بود.

ثانیاً- علم: منظور از علم در اینجا قدرت تشخیص خوب و بد است

پس اگر کسی ندانسته مرتکب خلاف و جرمی شد مسئول نخواهد بود از اینرو است که اطفال و دیوانگان از مسئولیت مبری میباشند و همچنین کارهائیکه از اشخاص در هنگام خواب و حمله عصبی و یا در اثر اشتباه سر بزنند برای آنان تولید مسئولیت نمیکند.

ثالثاً- اختیار: شخص باید مختار و آزاد باشد که تکلیف خود را انجام دهد یا ندهد و الامسئولیت نخواهد داشت. بنا بر این در مقابل کارهائیکه انجام دادن یا اجتناب کردن از آنها از اختیار ما خارج است مسئولیتی نداریم آنچه اختیار ما را سلب میکند ممکن است عوامل خارجی باشد یا عوامل درونی مثلاً پزشکی بواسطه مهیا نبودن وسیله نقلیه نتواند بموقع سر بالین مریض حاضر شود و در نتیجه مریض تلف گردد. یا در اثر کسالت یا موانع دیگر پزشکی قادر بانجام این وظیفه نشود مسئول نخواهد بود و یا شخص ممکن است بانجام دادن امری تهدید شود. در این صورت عملیکه در اثر تهدید انجام داده برایش تولید مسئولیت نمیکند. البته باید دید تهدید اوجه نوع بوده و در اثر آن تهدید چه خلاف و جرمی را مرتکب شده است و الا هر نوع تهدیدی موجب سلب مسئولیت نمیشود

رابعاً- نیت و قصد: نیت شرط عمده مسئولیت است. نیت قطعی بانجام دادن کاری یا اجتناب از آن عبارتست از اینکه انسان خوبی یا بدی آن کار را دانسته و متمایل بانجام دادن یا دوری جستن از آن باشد و در راه منظور کوشش بعمل آورد.

یکی دیگر از شرایط مسئولیت بلوغ است یعنی رسیدن بسن معین. شرایط مذکور در همه افراد بیک درجه جمع نمیشوند بلکه باختلاف افراد و اوضاع و احوال مختلف میشوند و حتی در فرد واحد هم در مواقع

مختلف یکسان نیست.

مراتب مسئولیت - عواملی که مسئولیت را تخفیف میدهند آنهایی هستند که مانع تشخیص خیر و شر میگردند مانند نادانی، عشق، مستی، جنون و تقید و بندگی لیکن باید دید هر کس تا چه اندازه در ایجاد یا تقویت آنها سهیم بود است. مثلاً جاهل یا نادانی از مسئولیت نمیکاهد مگر آنکه نادانی و جاهل نتیجه کاهلی شخص نباشد و همچنین صحیح است که شخصیکه در حال مستی است بخود تسلط ندارد و نمیداند چه میکند. لیکن باید در نظر داشت که مجبور نبوده که خود را بآن حالت بیندازد و نیز چنین است در مورد بعضی دیوانگانیکه نقص آنها در اثر هوسرانیهای گذشته آنهاست باین دسته نمیتوان مانند دیوانگان طبیعی نظر ارفاق داشت.

مکافات

مکافات عبارتست از کیفر یا پاداشی که از اطاعت قوانین یا نقض آنها حاصل میشود.

چون قوانین بر سه نوع تقسیم میشوند : طبیعی - اجتماعی - اخلاقی
مکافات هم بر سه نوع است:

۱- **مکافات طبیعی** - جزائی است که بر طبق قوانین طبیعت از اعمال انسان ناشی میشود چنانکه از رعایت اصول بهداشت صحت و سلامت حاصل گردد و از عدم رعایت کسالت و نیکبختی .

۲- **مکافات اجتماعی** - مکافات اجتماعی یا بر طبق قوانین توسط دادگاهها مقرر میشود مانند حبس و جریمه و اعدام یا توسط اجتماع که بصورت حسن توجه یا نفرت درمیآید.

مکافات اجتماعی گاهی هم بصورت اعطای مدال و نشان و مستمری مقرر میگردد . با اینحال مکافات اجتماعی ناقص است زیرا اجر و پاداش اغلب متناسب با فداکاری نیست و بسیار اتفاق افتاده که اجتماع در قضاوت خود اشتباه کرده و راه خطا پیموده است ، اغلب عوام فریبی را میسر ساخته و برای اشخاص باتقوی پاداش منظور نداشته است .

۳- **مکافات اخلاقی** - رضایت یا ندامتی که در اثر اطاعت امر و وجدان

یاسر پیچی از آن بانسان دست میدهد مکافات اخلاقی گویند و چون هیچ امری نمیتواند لذت معنوی و رضایت خاطر بکه بسبب عمل خیر حاصل شده ازین ببرد آدم نیکوکار هیچگاه خود را در رنج و بدبختی نمی بیند و چون فرار از نگوشت و جدان میسر نیست شخص گناهکار هم هیچگاه بدون رنج نیست و از خود نفرت دارد .

مکافات اخلاقی هم بدون نقص نیست زیرا وجدان بعضی از ارتکاب جزئی خطائی معذب میشود و وجدان بعضی دیگر احساس رنج نمیکند . بعلاوه بسیارند اشخاص با فضیلت و با تقوی که از فداکاریها و عمل خیر خود مانند مردم معمولی درك لذت نمیکنند و این امر شاید باینجهت باشد که لذت و ندامت بر حسب عادت کاهش مییابد .

مکافات اخروی - شاید غرض از مکافات آئینیکه ذکر شد این باشد که سرانجام نیکوکاران پاداش نیکو ببینند و بدکاران بسزای اعمال خویش رسند ولی چنین نیست زیرا خوشبختی و بدبختی اشخاص همیشه بسبب اعمال آنها نبوده بلکه عواملی ممکن است پیش آید که افقر زندگی نیکوکار را تاریك گرداند . باینجهت بزرگان دین و پیشوایان آئین و گروهی از حکما بمکافات اخروی که غالبتر از سایر مکافات آنها است قائل شدند و معتقدند که عاقبت تناسب و تعادل میان فضیلت اخلاقی و سعادت برقرار میشود .

کانت این مکافات را مسلم دانسته میگوید : « بدون چنین مکافاتی عدالت وجود نخواهد داشت در صورتیکه وجودش لازم و ضروریست . »

رابطه اخلاق و جامعه شناسی

جامعه عبارتست از مجموع افرادی که بایکدیگر زندگی میکنند و برای پیشرفت هدف معین و مشترک باهم همکاری کرده و از اصول و مقررات خاصی پیروی مینمایند .

جامعه شناسی عبارتست از تحقیق در امور اجتماعی یعنی قوانین و مقررات و آداب و رسوم و عقاید و سنن جوامع .

مجموع افرادی که جامعه را بوجود میآورند در اثر ارتباط و معاشرت و معاشرت و برخورد بایکدیگر وجدان عمومی و معتقدات اجتماعی و بطور کلی طبیعت اجتماعی را بوجود میآورند که مستقل و خارج از وجدان فردی است . همانطور که خواص جسمی که از ترکیب دو عنصر شیمیائی بوجود میآید عین خواص دو عنصر ترکیب شده نیست و جسم جدید دارای خواصی است که نتیجه ترکیب این دو عنصر است جامعه هم دارای این خاصیت است که از پیوستگی افراد حیاتی بوجود می آید که غیر از حیات فردی است . طبیعت اجتماعی که مستقل و خارج از وجدان فردی است در افکار و اعمال ما جلوه گر میگردد و در حالیکه با رضایت خاطر آنها را قبول میکنیم از خارج بما تحمیل شده زیرا حیات اجتماعی دارای

بك نوع قوت و قدرتی است كه آمرانه برای افراد تكلیف تعیین می‌كند و عضو يك جامعه مجبور است خواه ناخواه در هر موردی عمل مخصوص و معینی را انجام دهد .

حیات و طبیعت اجتماعی بوجود آورندهٔ وقایعی است كه اگر افراد جدا جدا زندگی می‌كردند آن وقایع ایجاد نمی‌شد، مثلاً اگر فردی جدا از اجتماع زندگی می‌كرد احتیاج به هیچيك از قوانین (و آداب و رسوم) كه مولود اجتماع است) نداشت .

ضمناً هر جامعه‌ای آداب و رسوم مخصوص بخود دارد و ملاك خوب و بد در تمام جوامع بشری یکسان نیست . جامعه شناسی از نظر اخلاقی با مقایسهٔ حیات اجتماعی و اخلاقی چند جامعه بایکدیگر و شناختن موارد اختلاف، علل این اختلاف را كشف نموده و رابطه و تأثیر پدیده‌های اجتماع را در اخلاق يك جامعه ظاهر می‌سازد .

جامعه شناسی اولاً بیان می‌كند كه چگونه جامعه تمایلات عالی و وظیفه شناسی را در افراد می‌پروراند و تمایلات افراد را محدود می‌سازد جامعه شناسی اخلاقی جامعه را منشاء اخلاق افراد میدانند . باین معنی كه افراد مجبورند از رسوم و مقررات اجتماعی پیروی نموده و بالنتیجه از قیود غریز حیوانی نجات یافته و با حسن عمل و اخلاق نيك اعمال خود را متناسب با صلاح اجتماع گردانند .

ثانیاً ارتباط و تأثیر متقابل جوامع را مورد مطالعه قرار داده علل تحولات مظاهر اجتماعی را از نظر اخلاقی كشف مینماید . و ما را راهنمایی می‌كند كه به تحولات فكري و اخلاقی آیندگان پی ببریم .

ثالثاً - جامعه شناسی از نظر اخلاقی تأثیر اجتماع را در رشد وجدان

خلق افراد و تناسب آن با مظاهر حیات اجتماعی ظاهر میسازد .
رابعاً - جامعه شناسی علل رفتار و اخلاق افراد و چگونگی آنها
را بیان میکند اما اخلاق دستور العمل می دهد و برای افراد تکلیف تعیین
مینماید .